

افسانه و نیمای جوان

ایلیاکیان احمدی



تهران ۱۳۹۵

سرشناسه	: احمدی، ایلیاکیان، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: افسانه و نیمای جوان/ ایلیاکیان احمدی.
مشخصات نشر	: تهران : کتاب فرزانه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۴ ص.؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ م.م.
شابک	: ۲۲۰۰۰ ریال-0-66-7239-978-978
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: نیمایوشیج، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸، مستعار -- نقد و تفسیر
موضوع	: نیمایوشیج، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸ -- نامه‌ها
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ الف ۳۲۵/الف/۸۲۸۵ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۸۳۷۱۳



تهران، خیابان استاد مهری، خیابان مهرداد، شماره ۷
تلفن: ۷۸، ۸۸۲۰۰، نو، شمار ۸۸۸۲۸۷۵۴

عنوان: افسانه و نیمای جوان

نویسنده: ایلیاکیان احمدی

ویراستار و نمونه خوان: اصغر مهرپرور

طراح جلد: علی خسروی

صفحه آرا: غلامرضا ملکی

حروفچین: سعید بختیاری

لیتوگرافی: فرایند گویا

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۲۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۳۹-۶۶-۰

این کتاب در چاپخانه معراج چاپ و صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

دور کمک و حمایت خانواده و دوستانم این کتاب هرگز به انجام نمی‌رسید. خواه با سمن احمدی نویسنده و شاعر تیزبینی که متن اولیه را با دقت ویراستاری کرد. دوست عزیزم نیما نامداری با پشتکار منابع و مآخذ دربارهٔ ایران قدیم را برای من فراهم کرد و با حوصله و تحمل، آراء و عقاید عجیب من دربارهٔ نیما را شنید و دربارهٔ آنها نظر داد. دوستان جوانم، شریزاد و ایمان به من این دلگرمی را دادند که هنوز می‌توانم با نسل جوان نشو، م حرف بزنم و حرفی برای گفتن داشته باشم. علی سجادی آرامش دوستدار متن اولیه را با دقت خواندند و بررسی کردند. از همهٔ این عزیزان به خاطر کمک‌های ارزشمندشان سپاسگزارم.

همسرم رؤیا، که خود نویسندهٔ پرمشغله‌ای است، با این متن را خواند و در اصلاح و تغییر آن مرا یاری کرد. بدون حمایت و تشویق دائمی او و حضور مهربان پسرانم، نوشتن این کتاب غیرممکن بود.

«آه افسانه! حرفی ست این راست

گر فریبی ز ما خاست، مائیم

روزگاری اگر فرصتی ماند

بیش از این با هم اندر صفائیم

همدل و همزبان و هماهنگ.»

فهرست مطالب

۱۱		• مقدمه
۲۳		• فصل اول - نیمای جوان
۳۳		عناصر اصلی جهان بینی نیمای جوان
۳۳		۱. درک نیمای جوان از خلاقیت شعری
۳۶		۲. لادین و عشق های گمشده
۳۹		۳. از ازا زندگی در خلوت خویشتن
۴۲		۴. دیدگاه تراژیک
۴۴		۵. عید اسارت
۴۷		۶. جاودانگی
۴۹		خواندن افسانه
۱۱۳		• فصل دوم - پسران و پدران
۱۳۳		• فصل سوم - مشکل نیمای جوان با « نام »
۱۳۴		۱. پسران خاکی، دلبران افلاکی
۱۳۷		۲. نیمای جوان و خانم ها
۱۵۳		• فصل چهارم - یک بچه کوهی
۱۵۸		روحیه و رویه شبانی در شعر
۱۷۲		چگونه تهران مخوف شد؟
۱۷۷		شیانان و تمدن فرنگی
		• کتابنامه
۱۹۳		الف) منابع فارسی
۱۹۵		ب) منابع انگلیسی

منظومه بلند، استثنایی و تأثیرگذار «افسانه»، شعری که نیمای جوان در سال ۱۳۰۱ و در سن ۲۵ سالگی می‌سراید، پیشاهنگ دوران جدیدی در شعر فارسی است، اگرچه علی‌رغم شهرت و محبوبیت گسترده‌اش، چه برای خوانندگان و چه منتقدان یکی از «ناخوانا»ترین اشعار ادبیات ماست.

صبر از دلایل این «ناخوانایی» به ساختار خود افسانه و طریق انتشار آن مربوط می‌شود که از جمله: بلندی منظومه، چاپ قطعه قطعه و هفته‌نامه‌ای آن در آغاز و تغییرات گاه به گاه در چندین چاپ بین چاپ‌های متعدد را می‌توان نام برد.

افسانه، رنجبری از ۱۲۷ قطعه یا بند پنج مصرعی است که این قطعات گاه به تنهایی و گاه به صورت گزیده‌ها، داستان یا مضمونی را نقل می‌کنند و همزمان از آغاز تا پایان، منظومه را به صورتی منسجم و یکدست دارد. این در حالی است که ذهن خواننده شعر غنایی و عامه‌مانهٔ رانی قرن‌هاست به شکل غزل خو کرده است و آن هم غزلی چون غزل حافظ که علی‌رغم در یک صفحه به پایان می‌رسد و گذشته از کوتاهی‌اش، هر یک از ابیات نیز به صورت کامل و مستقل خود را دارند. این عادت فرهنگی به نظر من در شتابزده و سرسری خواندن افسانه و اظهارنظرهای سطحی و متناقض با متن، نقش مهمی ایفا کرده است.

انتشار اولیه افسانه نیز به صورت تدریجی و «خطی» بوده است. اولین انتشار در هفته‌نامهٔ قرن بیستم میرزادهٔ عشقی که به جای شکل کنونی با یک مقدمه و قطعهٔ زیر چاپ می‌شود:

شب است. عاشق در کنار جنگل مخوفی تنها نشسته، غمگین و متفکر است:

«ای دل من، دل من، دل من!

بینوا، مضطربا، قابل من

با همه خوبی و قدر و دعوی

از تو آخر چه شد حاصل من

جز سرشکی به رخسارهٔ غم»^۱

تاریخ انتشار این مقدمهٔ منشورش ۲۴ اسفند ۱۳۰۱ است در شمارهٔ

۱. نقل از قرن بیستم و مطابقت همه از سیروسی طاهباز است. کماندار بزرگ کوهساران، صفحات ۱۴۳-۱۴۴.

چهاردهم قرن بیستم. آیا نیمای جوان قطعه‌های اول و دوم افسانه را که امروز در دست داریم سروده بوده و یا آنها را بعداً اضافه کرده است؟ هشت قطعه دیگر در شماره پانزدهم به تاریخ ۲۸ اسفند و هشت قطعه بعد در شماره هفدهم به تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۰۲ انتشار پیدا می‌کنند.^۱

یک سال بعد در کتاب *منتخبات آثار محمد ضیاء هشتروddy* به تاریخ ۱۳۰۳ پنجاه و هشت قطعه افسانه به چاپ می‌رسد. نیما به عنوان شاعر افسانه شناخته و منظومه محبوب می‌بود. اما متن کامل آن برای نخستین بار در سال ۱۳۲۹، یعنی ۲۸ سال پس از سروده شدن آن انتشار قطعات اولیه به دست خواننده می‌رسد. (با مقدمه احمد شاملو). عامل دیگری که در عده و وجه به محتوا و تم افسانه مؤثر بوده شکل و ساختار ابتکاری منظومه است. هشتاد و شش درصدی به درستی افسانه را «مانیفست شعر نوی ایران» خوانده است و هم از این رو مؤلف افسانه مجبور به حمل بار گران «مانیفست بودن» نیز بوده است. آبا افسانه شعر نوی ایران سولد می‌شود و راهی در تغییر ساختار سنتی شعر فارسی می‌گشاید. تولد این نوع در خانواده با هیجانات و تشنجات بسیار همراه است. بعضی آن را می‌ستایند و برخی آن را حرام داده و منفور می‌خوانند. همه توجه اما به اندام این نوزاد است که با پیشینیان تفاوت است. نیمای جوان نیز با غرور مقدمه‌ای بر منظومه می‌نویسد که سهم بسزایی در جلب توجه به هاله به فرم و ساختار منظومه دارد. می‌نویسد: «ای شاعر جوان، این ساختمان که «افسانه» من در آن جا گرفته است و یک طرز مکالمه طبیعی و آزاد را نشان می‌دهد. شاید برای دفعه اول پسندیده تو نباشد... به اعتقاد من از این حیث که این ساختمان می‌زاید، نمایش‌ها اختصاص داشته باشد، بهترین ساختمان‌هاست برای رسا ساختن نمایش‌ها... من هم می‌توانم ساختمان افسانه خود را نمایش اسم گذاشته و جز این هم بدانم که شایسته اسم دیگری نبود... این ساختمان از اشخاص مجلس داستان تو پذیرایی می‌کند... چیزی که بیشتر مرا به این ساختمان تازه معتقد کرده است همانا رعایت معنی و طبیعت خاص هر چیز است و هیچ حسنی برای شعر و شاعر بالاتر از این نیست که بهتر بتواند

۱. همه نقل از تحقیق طاهباز است.

۲. علاوه بر گلشیری، منوچهر آتشی، افسانه را مانیفست رمانتسم ایرانی می‌خواند. نگاه کنید به: منوچهر آتشی، *نیما را باز هم بخوانیم*، صفحه ۲۰.

طبیعت را تشریح کند... این قدم پیشرفت اولی برای شعر ما بوده است. اما حالا شاید بعضی تصورات کوچک کوچک نتواند به تو مدد بدهند تا بخوبی بفهمی که من جویای چه کاری بوده‌ام و تفاوت این ساختمان را با ساختمان‌های کهنه بشناسی. نظریات مرا در دیاجه نمایش آینده من خواهی دید. این «افسانه» فقط نمونه است.^۱

این دو جمله اول و آخر مقدمه باز خواهیم گشت: جملات «این ساختمان که «افسانه»ی من در آن جا گرفته است» و «این افسانه فقط نمونه است» می‌توانسته تم اصلی منظره را به راحتی برای خواننده روشن کند. اما تکیه آشکار و مصرانه نیما بر «ساختمان منظره» همه بحث‌ها و نقدها را متوجه «فرم» منظومه می‌کند.

بهترین نمونه برای این توجه بیش از اندازه به فرم و نگاه شتابزده به محتوا، مقاله دقیق و پرنکته هوشنگ گلشیری، «افسانه نیما، مانیفست شعر نو» است. در این مقاله ۶۵ صفحه‌ای، ۴۵ صفحه آن در باب تاریخی و اجتماعی افسانه و تفاوت استعاره با رمز و سمبل است و ۱۷ صفحه آخر هم نگاهی نزدیک و دقیق به ساختار افسانه است. این میان تنها ۳ صفحه به درون‌مایه (تحت‌متن) به اختصاص یافته است. اگرچه گلشیری به ما در آغاز وعده می‌دهد که برای نسل جدید افسانه را خواهد خواند تا خواننده جوان از متن لذت بیشتری ببرد، اما در عمل این خواننده صورت واقعیت به خود نمی‌گیرد و منتقد ما را به کلاس درس خود درباره بستر تاریخی و اجتماعی افسانه و درک مفاهیم استعاره، رمز، سمبل و تفاوتشان با یکدیگر می‌برد. برای نشان دادن «ناخوانایی» افسانه از همان سه صفحه و بحث کوتاه و شتابزده گلشیری در محتوای افسانه آغاز می‌کنیم. می‌نویسد: «حال ببینیم افسانه و عاشق چه مابه‌ازاهایی دارند. عاشق و مایه‌ساز است یا استعاره‌ای از شاعر... اما یافتن مابه‌ازاهای دیگر افسانه به این آسانی‌ها نیست... راست است که بسیاری در شعر افسانه چهره زنی را جستجو کرده‌اند که معشوق نیما بوده است. افسانه در سنت و زبان ما نام زن نیز هست و شاید این امر کار به اشتباه افتادن عده‌ای را آسان‌تر کرده باشد. مثلاً این نمونه:

«هنگام سرایش افسانه، نیما بیست و چهار پنج ساله بود. اما هنوز مهر و نشان

۱. نیما، مجموعه آثار، صفحه ۴۹.

۲. هوشنگ گلشیری، باغ در باغ، صفحه ۱۱۰.

عشق صفورا و داغ ناکامی آن عشق با او بود. هر چند که «افسانه» را به جای نام صفورا نشانده بود.^۱

و باز از همین دست است این اظهار نظر عجیب و بی پایه ابوالقاسم جنتی عطایی: «نیمای صفورا را به هنگام آبتنی در رودخانه دیده بود. از الهام بخشی این منظره شاعرانه میج. بر اثر شکست و محرومیت عشق پیشین، منظومه جاودانه افسانه را پدید آورد.»^۲ اما علاوه بر این که خود نیمای نویسد:

«خیلی شت است که فقط آدم عاشق زنی باشد و تمام شعرهایش راجع به آن زن. این نوشتن ننگ بیاد و ننگ شعر در پیش من اسم دارد.»^۳

آنهايي که بیش از بندگان دلقه به خواندن منظومه پرداخته باشند، به آسانی تشخیص می دهند که اثر به سرقة زمینی شاعر نیست. افسانه، منیژه یا آیدا نیست. گلشیری می نویسد: «اما باید مابین آیداهای دیگر افسانه به این آسانی ها نیست. می دانیم که افسانه ابتدا همان همراه با عماد شاعر است که در شعر «قصه رنگ پریده خون سرد» نیز بود. این همزاد از آغاز تولد با عاشق بوده است.

چون ز گهواره بیرونم آورد

مادرم سرگذشت تو می گفت

بر من از رنگ و روی تو می زد

دیده از جذبه های تو می خفت

می شدم بیهوش و محو و مفتون

در تمام لحظات عاشق حضور دارد، گاه شاعر بانگ او را زدن می شنود، گاه افسانه اشک چشم شاعر را می سترد... اما زمانی نیز جلوه ای متضاد می یزد. هیولایی می شود سیاه و مهیب و شرربار، که شاعر از بیم او فریاد می کشد... پس افسانه هم جلوه های زیبای زندگی است و هم جلوه های زشت آن. زندگی و مرگ است.»^۴ این همه تعبیر گوناگون و گاه متناقض و متفاوت گلشیری را به این نتیجه می رساند:

۱. مصطفی اسلامی، زندگی نامه نیمای یونسیج، صفحه ۴۹.

۲. ابوالقاسم جنتی عطایی، نیمای یونسیج، صفحات ۲۱-۲۲.

۳. نیمای، حرف های همسایه، صفحه ۲۵۲.

۴. گلشیری، باغ در باغ، صفحه ۱۱۰.

«خلاصه آنکه چون هر بار به افسانه از منظر دیگر نگریسته می‌شود با دادن صفاتی به او یا قائل شدن شخصیت‌های متفاوت برای او: هیولا، شیطان، دختری زیبا؛ و اینک همسخن و معشوق شاعر، یا با توصیف او در لحظات متفاوت، افسانه جلوه‌های متضاد پیدا می‌کند که در مجموع عشق است.»^۱

این تفسیر از افسانه را در طاهباز نیز می‌بینیم. می‌نویسد:

«به این ترتیب «افسانه» را نمی‌توان موجودی انسانی و یا معشوق تصور کرد، بلکه این شخصیت نیست، بلکه ماهیوم انتزاعی و دیگرگون‌شونده عشق است.»^۲

اما گلشیری به عشق خواندن افسانه اکتفا نمی‌کند. او آگاه است که تفاوت نیما با شاعران گذشته در «ترسیف مشخص و جزئی و فردی هستی» است و نه مفاهیم کلی و بی‌زمان و مکان. پس، ماکل - دساخته را با چنین تفسیری حل می‌کند، می‌نویسد افسانه همان عشق است:

«اما عشقی به محبوبی ما بوسه مشخص در گذشته. افسانه زندگی نیز هست، اما نه آن زندگی که رمزی بود برای زندگی دیگر.»

این که افسانه را مساوی عشق پنداشتند از سویی به خاطر آن است که مخاطب او «عاشق» است و نیز به خاطر مصرعی که در آن از قوا افسانه گفته می‌شود: «عشق فانی‌کننده، منم عشق». و باز به همین دلیل است که محققان دیگر با شور و شوق افسانه را مانند طاهباز و گلشیری عشق می‌خوانند:

«و افسانه آشکارا خود را می‌شناساند، عشق فانی‌کننده، منم عشق.»^۳

نیز بر اساس همین قضاوت سطحی و شتابزده است که مجارانی می‌نویسد:

«افسانه یک منظومه عاشقانه است، گوهر منظومه عشق است و البته عشق سطحی و کهرمقی و آغشته به هوس. سخن بر سر حقیقت است... افسانه الهه خردمندی و الهه شعر ناب است. گوهر خرد و هنر و عشق است... افسانه سرگذشت عاشق است و افسانه قلب اوست... افسانه خود نیماست که عشق را مثل مولوی منتها در زمانه و با زبان خود به اوج می‌برد.»^۴

۱. همان جا.

۲. سیروس طاهباز، *کماندار بزرگ کوهساران*، صفحه ۱۴۲.

۳. علی ضیاءالدینی، *جامعه‌شناسی شعر نیما*، صفحه ۲۳۰.

۴. عطاءالله مهاجرانی، *افسانه نیما*، صفحات ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵.